افزایشِ حضورِ زنان، در آموزشِ عالی

سارا شریعتی

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

شماره مقاله : ۱۰۰۸

تعداد صفحه : ۵

آخرین بررسی : ۸۷/۰۵

تاریخ تحریر : ۱۳۸۶

www.shandel.org

موضوع : نقدی به رویکردِ آسیب شناسانه به افزایشِ حضورِ زنان در آموزشِ عالی

افزایش یافتنِ زنان، در آموزشِ عالی؟ مساله این نیست!

زمانی که موضوعِ این جلسه ـ علل و پیامدهای افزایشِ مشارکتِ زنان در آموزشِ عالی ـ را با من در میان گذاشتند، از خودم پرسیدم، چرا همایشی در این خصوص و با این لحن، مگر افزایش یافتنِ زنان در آموزشِ عالی، یک مسالهٔ اجتماعی است که برایش همایش می‌گذاریم و آسیب شناسی می‌کنیم؟

اما به نظر می‌رسد این موضوع، اَذهان را درگیر کرده و در حالی که هنوز تعدادِ زنان بی سواد ۱/۵ برابرِ مردان است، برخی را نگران ساخته است.

در این خصوص دو دیدگاه وجود دارد : دیدگاهی که از نظرِ اجتماعی، افزایشِ زنان را در آموزش، بحران زا توصیف می‌کند و دیدگاهی که بالعکس معتقد است این افزایش به رشدِ فرهنگِ عمومی کمک می‌کند.

استدلالِ گروهِ نخست این است که افزایشِ تحصیلاتِ زنان، مرد را خانه نشین و زن را کار سالار می‌کند، سنِ ازدواجِ زنان را بالا می‌برد، نقشِ زنان را در خانواده تقلیل می‌دهد و به شکنندگیِ خانواده‌ها منجر می‌شود و استدلالِ گروهِ دوم اینست که مشارکتِ هر چه بیشترِ زنان، شاخصِ توسعهٔ اجتماعی است.

هر دو دیدگاه، موضعِ خود را بر آمار و ارقامی مبتنی می‌کنند و از آن دفاع می‌کنند.

موضوعِ صحبتِ من اما زیرِ سوال بردنِ این مساله است. از طرفی می‌خواهم، بدبینانه از این عنوان یا این واقعیتِ اجتماعی که همان مشارکتِ هر چه بیشترِ زنان در آموزشِ عالی است، افسون زدایی کنم و تاکید کنم که این، نه ورودِ زنان به آموزشِ عالی بلکه، خروجِ زنان از آموزش است، که می‌بایست موردِ بررسی قرار گیرد و این نکته که در نهایت، این بازارِ کار است که انتخاب می‌کند و در این میدان، زنان، همواره در آخرِ صف ایستاده‌اند و در نتیجه جایِ هیچ نگرانی نیست! و از سویِ دیگر، خوش بینانه اظهارِ امیدواری کنم که در آینده، آموزشِ وسیعِ زنان بتواند یکی از مهمترین شاخص‌های توسعه نیافتگی را در جامعهٔ ما از بین ببرد.

برای این کار در آغاز به تحقیقی اشاره می‌کنم که در زمینهٔ آموزش و پرورش در فرانسه انجام شد و می‌تواند الگوی مناسبی برای طرحِ این بحث باشد.

استفان بو، یکی از جامعه شناسانِ آموزش و پرورش در فرانسه است و کتابی دارد تحتِ عنوانِ "۸۰٪ موفقیت در کنکور... و بعد؟". این کتاب به گفتهٔ خودش به فرزندانِ سیاستِ دمکراتیزاسیونِ وسیعِ آموزش، اختصاص دارد، کسانی که به طبقاتِ محرومِ جامعه تعلق دارند و اغلب، کارگرانِ مهاجرانِ خارجی‌اند که به یُمنِ سیاستِ دمکراتیزاسیونِ آموزشِ اجباری و رایگان، امکانِ دسترسی به تحصیلات را یافته‌اند و آموزشِ عالی برایِ‌شان میسر شده است.

در این کتاب، استفان بو، به عنوانِ خبرِ روزنامه‌ها اشاره دارد که ۸۰٪ در صد از شرکت کنندگان از همه قشر، در کنکور قبول شده‌اند و این نشان دهندهٔ موفقیتِ سیاستِ دمکراتیزاسیونِ آموزش است و نشان از تحرکِ اجتماعی دارد. فرد، دیگر زندانیِ طبقه و منشاءِ خانوادگی‌اش نیست و آموزشِ دمکراتیک به همهٔ شهروندانِ جامعه اجازه می‌دهد که در این مسابقه‌ای که جمهوری برایِ‌شان آزادانه برقرار کرده است، مشارکت کنند. استفان بو، در این کتاب نشان می‌دهد که چطور سیاستِ دمکراتیزاسیون، توهُّمی بیش نیست چرا که به تعبیرِ بوردیو، این ورود نیست که اهمیت دارد بلکه این بقا است (که با اهمیت است) و بقای فرزندانِ خارجیِ طبقاتِ محرومِ جامعه، بسیار شکننده است. هر لحظه در معرضِ تَرکِ تحصیل و شکستِ تحصیلی هستند و در نتیجه، بله! ۸۰٪ در کنکور قبول می‌شوند اما تنها چند درصد از دانشگاه فارغُ‌التحصیل می‌شوند. و از این تعداد کمتر جذبِ بازارِ کار می‌شوند. در نتیجه اگر در جامعهٔ کاستیِ هند، پاریا در پایین‌ترین سطحِ سلسله مراتبِ جامعه قرار دارند، در جمهوریِ فرانسه، این پاریا، فرزندانِ طبقاتِ محرومِ کارگرانِ خارجی، هستند. کسانی که توهُّمِ دمکراتیک به ما می‌قبولاند که جذبِ جامعه شده‌اند و شهروندِ تمام و کمالِ جمهوری هستند اما عملاً حذف شدگانِ جامعه‌اند.

همین بحث، به نحوی دیگر، در جامعهٔ ما در موردِ زنان می‌تواند مطرح شود. امروزه، کنکورِ سراسری، بی هیچ محدودیتی برایِ مشارکتِ زنان و یا طبقاتِ اجتماعیِ مختلف وجود دارد. در نتیجه زنان می‌توانند از این شانس، از این فرصت، استفاده کنند تا غیبتِ تاریخیِ خود را در صحنهٔ اجتماعی و عرصهٔ عمومی جبران کنند. خبر این است : دختران به نسبتِ پسران، در آموزشِ عالی، اکثریت یافته‌اند. خبری که نگرانی‌هایی را ایجاد کرده است. اگر

قرار است زنان به دانشگاه و اداره و بازارِ کار بپیوندند پس خانواده چه می‌شود؟ آیا زنانِ متخصص، فرصت‌های شغلی را از مردان نمی‌ربایند و در نهایت، با پدیدهٔ مردانِ خانه‌نشین و زنانِ کارسالار روبرو نخواهیم شد؟ مساله این است.

در حالی که به نظرِ من، مساله این نیست. هنوز تعدادِ زنانِ بی‌سواد ۱/۵ برابرِ مردان است و بنا به آمارِ رسمیِ آموزشِ عالی در سالِ ۸۳ ـ ۸۴، تنها در رشته‌های علومِ انسانی و هنر است که تعدادِ دختران از پسران فزونی یافته است. در حالی که هنوز در دیگر رشته ها، پسران از اکثریتِ قاطعی برخوردارند و هر چه مقاطعِ تحصیلی بالاتر می‌رود، حضورِ دختران به نحوِ چشم‌گیری تقلیل می‌یابد. این وضعیت، نشان‌گرِ شکنندگیِ حضورِ دختران در آموزشِ عالی است و دختران هر لحظه، به دلیلِ مسائلِ خانوادگی، در معرضِ ترک و توقُّفِ تحصیلی هستند. از سویِ دیگر، میانِ رشته‌هایی که دختران از حضورِ چشم‌گیری برخوردارند، (علومِ انسانی و هنر)، و بازارِ کار، رابطهٔ مستقیمی برقرار نیست. علومِ انسانی و هنر، کمترین رابطه را با بازارِ کار دارند و حتی در صورتِ رابطه با کار، در نهایت، این بازارِ کار است که میانِ متقاضیان، انتخاب می‌کند. از اینروست که به نظر می‌رسد، با توجه به واقعیتِ اجتماعیِ موقعیت در جامعهٔ ما و اولویتِ ازدواج و تشکیلِ خانواده و فرزند برای زنان، تحصیلِ زنان بیشتر وَجهی منزلتی دارد و یک امتیازِ دیگر معطوف به همان هدفِ اصلی که تشکیلِ خانواده است، حضورِ زنان، حضورِ رقیبی در بازارِ کار برای مردان نیست.

در نتیجه، در طرحِ این بحث، نه میزانِ ورودِ زنان به آموزشِ عالی بلکه می‌بایست، میزانِ فارغُ‌التحصیلی و میزانِ اشتغالِ زنان را به عنوانِ شاخص، در نظر گرفت. مهم این نیست که چه تعداد از زنان، واردِ آموزشِ عالی می‌شوند، آنچه اهمیت دارد این است که ببینیم چه تعداد از زنان از آموزشِ عالی فارغُ‌التحصیل می‌شوند و از این تعداد چند در صد جذبِ بازارِ کار می‌شوند. و آمار، نشان می‌دهد که میزانِ اشتغالِ زنان از ۱۲ درصد تجاوز نمی‌کند و هنوز بازارِ کارِ ایران مردانه است. و از آنجا که بر اساسِ همین تحقیقات، ربطِ مستقیمی میانِ تحصیل و شغل وجود ندارد، در نتیجه آموزشِ وسیعِ زنان، باز هم در ساختارهای اجتماعی، در مردانه بودنِ بازارِ کار تغییری ایجاد نمی‌کند و تنها به رشدِ فرهنگِ عمومی کمک خواهد کرد.

در نتیجه تکیه و بزرگ‌نماییِ مشارکتِ زنان در آموزشِ عالی، در حالی که هنوز از توازنِ جنسیتی در زمینهٔ آموزشی و تحصیلی بسیار دوریم، به نظر

می‌رسد که باز زنان را در صفِ مقدمِ مقصران و مُسببانِ اصلیِ بحرانِ خانواده و کار در جامعه قرار می‌دهد. زنانی که فرصتِ شغلی را از مردانِ نان‌آور می‌گیرند و موجبِ بیکاریِ بیشترِ مردان می‌گردند و سنِ ازدواجِ‌شان به دلیلِ تحصیلْ بالا می‌رود، با فرزندانِ‌شان فاصلهٔ سنیِ بسیار پیدا می‌کنند، و در نهایت، تحصیل و کارِ‌شان موجبِ شکنندگیِ خانواده‌ها می‌شود و به بحرانِ اجتماعی منجر می‌گردد.

زمانی دورکیم، بنیان گذارِ جامعه شناسی، در ماجرای دریفوس، زمانی که در جامعه، جریانِ ضدِ یهودی گری، بسیار بالا گرفته بود و مقصر را دریفوس به عنوانِ عاملِ بدبختی قلمداد می‌کردند، نوشت : وقتی جامعه‌ای رنج می‌کشد، نیازمندِ آنست که کسی را بیابد که او را مسئولِ رنجش بشناسد، کسی یا چیزی که از آن انتقام بگیرد، و این کس، اغلب در میانِ اقشارِ آسیب پذیرترِ جامعه انتخاب می‌شود. این‌ها حذف شدگانِ جامعه هستند که اغلب نقشِ قربانی را ایفا می‌کنند.

امروز اگر ما با "فزونیِ زنان در آموزشِ عالی" رویکردی آسیب شناسانه داشته باشیم، از نظرِ من، زنان را به نوعی مسئول، مقصر و مُسببِ بحرانی شناسایی خواهیم کرد که جامعهٔ ما از آن رنج می‌کشد و در نتیجه به دنبالِ راهِ حل می‌گردیم و این راهِ حل را در سهمیه بندیِ جنسیتی خواهیم یافت.

بنابراین، مساله، فزونیِ دختران در آموزشِ عالی نیست، مسالهٔ ما، عمومی کردن و خصوصاً کار آمد کردنِ نظامِ آموزشی است تا راهی به بازارِ کار بیابد و به گسستِ کار و تحصیل در جامعه پایان بخشد.

یک شنبه، ۱۴ مرداد ۱۳۸۶